

دریچه لنز، حقیقت را می بیند

برای عکاسان خبری، هر فریم تنها تصویری ثبت شده نیست؛ قطعه‌ای از حافظه جمعی است که با شجاعت و شور روایتگری، از فراموشی نجات داده می شود



عکاسی خبری

سندزنده حقیقت

رضا قادری

عکاس

عکاسی خبری، هنری است که در لحظه روایت می کند، همچنان یکی از حساس ترین و اثرگذارترین ابزارهای رسانه‌ای باقی مانده است. در جهانی که اخبار با سرعتی سرسام آور تولید و مصرف می شود، یک تصویر می تواند به تنهایی صدها گزارش را کنار بزند و در حافظه جمعی جا خوش کند. پرسش اما این است: آیا ما به اندازه کافی قدر این زبان بی واسطه و سند زنده تاریخ را می دانیم؟

از آغاز پیدایش عکاسی، ثبت واقعیت همواره در مرکز توجه بوده، اما عکاسی خبری جایگاهی متمایز یافته است. این شاخه نه فقط برای اطلاع رسانی، بلکه برای ثبت حافظه جمعی یک ملت و حتی جهان به کار می رود. در بزنگاه های تاریخی و بحران های انسانی، عکس های خبری توانسته اند نمادهای فراموش نشدنی بیافرینند؛ تصاویری از جنگ ها، فجایع طبیعی یا جنبش های اجتماعی که ذهنیت عمومی را تغییر داده اند. با این حال، در بزنگاه هایی مانند جنگ ۱۲ روزه اخیر، ظرفیت این رشته به طور شایسته مورد استفاده قرار نگرفت و صدای بی پناهی مردم کمتر از آنچه باید، در قاب تصویر بازتاب یافت.

چالش های عکاسان خبری، از جنس سرعت و خطر است. آنان باید در لحظه تصمیم بگیرند، زاویه و نور را بسنجند و شاتر را درست در ثانیه ای بفشارند که حقیقت عریان می شود. غفلت از لحظه، مساوی است با از دست دادن سندی که دیگر هرگز تکرار نخواهد شد. این سرعت اما در بسترهایی شکل می گیرد که خود پر از تهدید است: گلوله های جنگی، زلزله، طوفان یا سرکوب های خیابانی، بسیاری از عکاسان جان خود را در این مسیر از دست داده اند و بسیاری دیگر با استرس و فرسودگی روانی دست به گریبان اند. افزون بر آن، فشارهای بیرونی مانند محدودیت های سیاسی، فشار رسانه ها برای انتشار فوری، نبود امنیت شغلی و دشواری های اقتصادی، زندگی حرفه ای این گروه را بیش از پیش متزلزل می کند. تکنولوژی نیز اگرچه دست آنان را برای روایت گسترده تر باز کرده، اما هزینه های سرسام آور تجهیزات و نیاز به مهارت های همیشگی، به باری مضاعف تبدیل شده است.

اما دشواری بزرگ تر شاید نه فنی باشد و نه اقتصادی، بلکه اخلاقی است. عکاس خبری در لحظه ای سرنوشت ساز باید تصمیم بگیرد: ثبت یک تصویر شوک آور، تا کجا آگاهی بخش است و از کجا به نقض حریم خصوصی یا زخم روانی بدل می شود؟ آیا انتشار تصویر کودکی زیر آوار، همدلی جهانی را برمی انگیزد یا خانواده قربانی را دوباره به رنج فرو می برد؟ این تعارض اخلاقی، مرز باریکی است که هر عکاس باید بارها و بارها در برابر آن تصمیم بگیرد.

در نهایت، عکاسی خبری تنها حرفه ای برای کسب درآمد نیست؛ رسالتی اجتماعی است که میان حقیقت و افکار عمومی پلی می سازد. هر قاب، سندی است از زمانه ای که می گذرد و گاه می تواند مسیر تاریخ را تغییر دهد. در شرایطی که رسانه ها و افکار عمومی بیش از هر زمان دیگری به تصاویر وابسته اند، بی توجهی به نقش عکاسان خبری خطری استراتژیک برای حافظه جمعی به شمار می رود. این هنر، اگر جدی گرفته نشود، تاریخ فردا را ناقص و یک سویه بازگو خواهد کرد.

پشت هر تصویر، جهانی نهفته است؛ جهانی که تنها با نگاه یک عکاس جان می گیرد. آنچه در قاب می ماند، تنها نور و سایه نیست، بلکه تکه ای از حقیقت زندگی است؛ گاه درخشان، گاه تلخ و گاه چنان عریان که تاب دیدنش دشوار است. عکاس، با همه آسیب پذیری های انسانی اش، بار این حقیقت را به دوش می کشد و میان لحظه و تاریخ، پلی می زند که شاید هرگز در کلمات نگنجد. در آستانه روز عکاس، گفت وگو با ایمان حامی خواه - عکاس با سابقه خبرگزاری مهر- بیش از آنکه یادآور خاطرات فردی باشد، آیینی است از سرگذشت جمعی نسلی که زندگی شان با نور و لنز گره خورده است. او بیش از پانزده سال از عمر خود را در عرصه عکاسی گذرانده؛ از ثبت لحظات ورزشی تا مستندهای اجتماعی که بی پرده رنج و واقعیت را آشکار می کنند. امروز، در جایگاه خبرنگار سازمانی، همچنان با همان شور روایتگری ادامه می دهد؛ گویی خاطرات، هنوز از پس لنز، او را دنبال می کنند.

علاقه به منایب قطب نما

برای عکاس، انتخاب سوره نه امری سفارشی، بلکه انتخابی درونی ست. حامی خواه با لحنی قاطع می گوید: «علاقه، محور اصلی است.» بسیاری به سمت عکاسی مدلینگ می روند، برخی دل در گرو تبلیغات یا پروژه های اقتصادی می نهند، اما او همواره به مستند اجتماعی بازگشته است؛ جایی که انسان، رنج و امید، موضوع اصلی اند. چشمانش برق می زند وقتی خاطره ای را بازگو می کند: عبور از کوچه ای قدیمی، توجهش را به بنایی فرسوده جلب می کند. پشت آن دیوارها، زن و شوهری زندگی می کردند؛ معتاد، کارتن خواب، و در عین حال باقیمانده ای از حرمت انسانی. با اجازه خودشان، چند فریم گرفت؛ تصاویری که شاید بیش از هر تحلیل گری از وضعیت اجتماعی سخن می گفتند. او تأکید می کند که عکس ها بدون واکنش منفی پذیرفته شدند؛ چرا که نگاهش نه قضاوت گرانه، بلکه انسانی بود.

حقیقتی که سیاست نمی پسندد

اما مستند اجتماعی، همواره در میانه میدان مین حرکت می کند. حامی خواه با لحنی آرام اما مصمم توضیح می دهد: «در کشورهای کمتر توسعه یافته، عکاسی حقیقت محور هرگز خوشایند سیاستمداران نیست. عکس، بی واسطه است، چیزی را پنهان نمی کند. همین ویژگی، آن را خطرناک می سازد.» او یادآور می شود که در رخداد های اخیر، عکاسان بارها با محدودیت و فشار مواجه شدند. با این حال، حرفه ای بودن ایجاب می کند که با وجود سدها و فیلترها، چند فریم منتشر شود؛ گواهی کوچکی از حقیقتی بزرگ. این «چند فریم»، هرچند اندک، سندی است بر اینکه عکاس مأموریت خود را انجام داده است.

مرز اخلاق و بقا

تهدید و خطر، بخش جدایی ناپذیر کار عکاس اجتماعی

است. حامی خواه با آرامش خاصی به یاد می آورد: «وقتی از همان زوج کارتن خواب عکاسی می کردم، مواد فروشان محل از راه رسیدند؛ اما انگار همه چیز عادی بود، هیچ اتفاقی نیفتاد.» سپس صدایش جدی تر می شود: «اما حتی در آن شرایط، انتشار عکس چهره شان خط قرمز من بود. اخلاق، بخشی از مسئولیت ماست.» این مرز باریک میان ثبت حقیقت و حفظ کرامت انسان ها، همان چیزی است که به گفته او، بار سنگین این حرفه را بیشتر می کند.

روزمרגی عکاسی سازمانی

دنیای عکاسی سازمانی، به تعبیر او، بی هیجان است. عکس ها اغلب استاندارد و تکراری اند؛ جلسات رسمی، بازدیدهای اداری، سفرهای مقامات. اما در میان همین روتین، گاهی روزه ای برای اخلاقیات باز می شود. او توضیح می دهد: «وقتی همراه هیأتی به سفر می روی، امکان ثبت قاب هایی متفاوت فراهم می شود؛ لحظاتی که شاید غیررسمی و انسانی باشند. همین تفاوت، استقبال زیادی به دنبال دارد.»

زخمی که دیر سر باز می کند

بیشترین تأثیر کار، اما نه در میدان خطر، بلکه در سکوت پس از آن ظاهر می شود. حامی خواه با صدایی آرام ادامه می دهد: «در لحظه حادثه، دوربین مثل سپری عمل می کند. عکاس فکر می کند مصون است. اما بعدها، وقتی از صحنه فاصله می گیرد، زخم ها سر باز می کنند.»

اشاره می کند به همکاری که سال ها پس از ثبت فاجعه ای چون زلزله یا سیل، تازه با کابوس ها و افسردگی دست به گریبان شدند. به گفته او، بسیاری از عکاسان خبری ایران با شکست های عاطفی، طلاق یا بیماری های روانی مواجه اند. تلخی کار، تنها روی سوزه نمی ماند؛ به خانه و زندگی شخصی آنان نیز سرایت می کند. اما رنج عاطفی، تنها بخشی از ماجراست. بحران اقتصادی، بار دیگر بر دوش عکاسان خبری سنگینی می کند. حامی خواه توضیح می دهد: «بیشتر عکاسان، به ویژه در خبرگزاری ها، روز به روز فقیرتر می شوند. دستمزدها ناچیز است، امنیت شغلی وجود ندارد و هیچ نهادی آن ها را جدی نمی گیرد.»

او از دو گروه عمده سخن می گوید: عکاسانی که صرفاً حق التصوير دریافت می کنند، و گروهی محدود با قراردادهای یک ساله و حقوقی نزدیک به حداقل وزارت کار. گروه نخست، وضعیتی «وحشتناک» دارند. او با ناباوری رقم ها را بازگو می کند: «در شهرستان، یک عکاس فعال، نهایتاً ده میلیون تومان در ماه می گیرد، آن هم با دوربین و تجهیزاتی که خودش وام گرفته و خریده؛ تجهیزاتی که ارزش شان چند صد میلیون تومان است.» بیمه نیز تا مدت ها وجود نداشت؛ تنها پس از تأسیس صندوق هنر، برخی توانستند تحت پوشش قرار گیرند. قراردادهای اغلب استثماری اند و ساعات کاری، بی پایان. با وجود سختی کار، مشمول قوانین «کار سخت و زیان آور» هم نمی شوند.

فراموشی و افول
تلخی روایت، در پایان گفت وگو آشکارتر می شود. حامی خواه حسرت می خورد که روزنامه ها دیگر مانند گذشته به عکاسان اختصاصی اهمیت نمی دهند. خبرگزاری ها، پس از ظهور شبکه های اجتماعی، به مراتب ضعیف تر شده اند و تنها به ظاهر چند عکاس را حفظ کرده اند تا پوشش خبری داشته باشند. او با لیخندی تلخ می گوید: «ما بین خودمان اصطلاحی داریم: ما می رویم که زینت مجلس باشیم. عکاس، دیگر نه شاهد حقیقت، بلکه صرفاً حضوری تشریفاتی است؛ ماشینی انسانی که می رود، عکس می گیرد و برمی گردد. شور و رقابت دهه های هشتاد و نود جای خود را به روزمرگی داده است.»

بازگشت به جوهره کار

با همه این دشواری ها، هنوز آن چیزی که حامی خواه و هم سنانش را سر پا نگه داشته، عشق به ثبت حقیقت است. اگرچه زندگی هایشان آکنده از بی ثباتی و دشواری است، اما ایمان دارند که هر فریم، ارزش ایستادگی دارد. عکاس، حتی اگر «زینت مجلس» خوانده شود، باز هم چشم جهان است؛ کسی که با فشردن شاتر، لحظه ای را برای همیشه از فراموشی نجات می دهد. و شاید همین است راز ماندگاری: آن که پشت دوربین ایستاده، نه صرفاً کارمند یک رسانه، بلکه حافظ حافظه جمعی است؛ حافظه ای که اگرچه با رنج و فقر آمیخته، اما هنوز در هر فریم نفس می کشد.

تصویر؛ پلی به حافظه جمعی

از میدان های خبری تا کلاس های دانشگاه، نگاه او همواره دنبال روایت انسانی بوده؛ جایی که تصویر، حکایت زندگی و حافظه جمعی را به مخاطب منتقل می کند

دوباره تمدیدشان کرد. انتظار خیر خاصی از این سیستم ندارم، اما ای کاش همین محدودیت ها هم متوقف می شد. اصلاً چرا باید برای عکاسی در شهر از ناجی هنر مجوز بگیریم؟ اگر کسی بخواهد از تأسیسات حساس عکس بگیرد، راه های بهتری دارد، نه اینکه کسی را با دوربین زمینی محدود کنند.

● **بازگشت شما به دنیای عکاسی چه معنایی برایتان داشت؟**

بازگشت من به عکاسی، بیشتر فرصتی بود برای نزدیک تر شدن به تصویر و رسانه، بدون اینکه الزاماً عکاس خبری باشم. تدریس در دانشگاه، دریچه ای بود به دنیای عکس که مدت ها بسته شده بود. با این حال، هنوز عشق به تصویر و روایت انسان ها در من زنده است. هر لحظه ای که ثبت می کنم، حتی با گوشی، حس می کنم بخشی از حافظه جمعی را حفظ می کنم.

● **با همه این محدودیت ها، علت جذابیت عکاسی برای شما چیست؟**

با وجود همه فشارها، محدودیت ها و خطرات، هنوز لذت ثبت حقیقت و داستان انسان ها مرا سر پا نگه می دارد. لنز دوربین، حتی اگر کوچک و محدود، ابزاری است برای اینکه لحظه ای را از فراموشی نجات دهد. هر تصویر، قطعه ای از تاریخ و انسانیت است؛ شکننده و ماندگار.

از دریافت جایزه خود کتبی کرد. این نشان می دهد عکاسی از مصائب انسان، تأثیر عمیق اجتماعی و روانی روی عکاس دارد.

چندین بار در فضاهای سازمانی چطور فکر می کنید؟ شخصاً نمی توانم در آن فضا از تکنیک های عکاسی برای خلاقیتم استفاده کنم. پس از مدتی، عکاس شبیه یک کارمند می شود. اگر کسی هم زمان عکاس خبری و سازمانی باشد، قابل درک است، اما کسی که صرفاً کار سازمانی انجام دهد، به ندرت امکان خلاقیت و هنر واقعی دارد. حتی اگر بخواهد خلاق باشد، ممکن است با منافع سازمان در تعارض باشد.

● **بزرگترینغدغه شخصی تان در عکاسی چیست؟**

بزرگترین ترسم این است که دوربینم به سرعت پرود یا مأموری آن را بگیرد و برایم دردسر ایجاد کند! به همین دلیل، مدت ها است که در سطح شهر بیشتر با گوشی عکاسی می کنم. دوربین را برای خانه و فضاهای بسته نگه داشته ام. گذشته از این، ابزار عکاسی خیلی گران شده و حمل آن ریسک بالایی دارد؛ انگار هر کس حالا دوربین و لنز دارد، از قبل تهیه کرده است.

● **فضای امنیتی حاکم بر عکاسی؟**

متأسفانه هر سال برخورد امنیتی شدیدتر می شود. الان مجوزهای ناجی هنر هفت روزه صادر می شود و بعد باید

چالش هایش تبدیل شود.

● **شروع کار شما در عکاسی چگونه بود؟**

محور اصلی کارم در ابتدا عکاسی خبری بود. این شروع مثل پله ای بود به سمت سینما؛ می خواستم سینما را عمیق تر بفهمم تا بتوانم فیلم بسازم. بعدها جذب عکاسی مطبوعاتی شدم، اما بعد از سال ۱۳۸۸، فضا خیلی بسته تر شد و ترجیح دادم سبک عکاسی را کنار بگذارم.

● **این روزها بیشتر چه نوع عکاسی انجام می دهید؟**
الان اگر عکاسی کنم، بیشتر صنعتی یا تبلیغاتی است. دیگر آن عکاسی حرفه ای قدیم که معطوف به مستند اجتماعی یا مطبوعاتی بود، ادامه نمی دهد. یادش بخیر، زمانی هر سال سعی می کردم آیین های مذهبی و عاشورایی را در گوشه و کنار ایران ثبت کنم. چند سال این کار را انجام می دادم تا به رویدادهای سال ۸۸ رسیدیم و همه چیز متوقف شد.

گویا عکاسی گاه فشار روانی خاص خودش را دارد...

... دقیقاً؛ به ویژه عکاسی مستند اجتماعی. مثال کوین کارتر را می زنم؛ عکاس آفریقایی جنوبی که عکس مشهورش از کودکی سودانی و کرکس پشت سرش، بحث های اخلاقی و جهانی به پا کرد. عکس مارس ۱۹۹۳ در نیویورک تایمز منتشر شد و برای کارتر جایزه پولیتزر آورد، اما فشار روانی او را کشت؛ سه ماه بعد